

تفکر اعتزالی در اوج و فزونی دیگر

دکتر فاطمه صادق زاده قمصری

سر دبیر

مکتب کلامی اعتزال به عنوان یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری عالم اسلام در اوایل قرن دوم هجری به وسیله واصل بن عطا (م: ۱۳۱هـ) پایه‌گذاری شد. روش اعتزال چیزی جز به کارگیری عقل و استدلال در فهم دین نیست. این مکتب تا حدود دو قرن پس از اعلام وجود، تقریباً بی‌هیچ معارضی تنها میدان‌دار طرح مباحث نظری بود و در برابر آن، تنها روش اهل حدیث بود که با هر نوع بحث استدلالی درباره اصول دین مخالفت داشت. در اوایل قرن چهارم هجری، ابوالحسن اشعری (م: ۳۳۰هـ) پس از آنکه نزد اساتید خود آیین و مبانی تفکر اعتزال را به طور کامل فرا گرفته بود، خود مکتب کلامی اشعری را بنیان نهاد. این مکتب در مقابل جریان افراطی عقل‌گرای معتزلیان و حرکت تفریطی نقل‌گرایان و عقل‌ستیز اهل حدیث، به روشی معتدل و مبتنی بر عقل و نقل فرا می‌خواند.

معتزلیان با اعتقاد به لزوم پذیرش دین از راه عقل و هماهنگی و عدم تعارض آموزه‌های عقلانی و وحیانی ابتدا بر آن شدند که با تکیه بر قواعد عقلی از معارف دینی و اعتقادات اسلامی قرائتی ملائم با عقل ارائه دهند. اما بتدریج معتزله عقل‌گرا، در اثر آشنایی با آثار طبیعیون و فلاسفه یونانی، درصدد برآمدند مبانی و روش‌های فلسفی و افکار یونانیان را به هر ترتیب بر اصول اساسی اسلام تحمیل نمایند. برخی از اهل اعتزال، حتی اعتقاد داشتند که عقل، تنها اساس حقیقت است و بر این اساس کوشیدند تمام بخش‌های دین و حقایق ایمانی را به زبان تفکر محض تفسیر نمایند. این عقل‌گرایی افراطی، به عنوان یک رویکرد حاکم در میان معتزلیان قابل ملاحظه است.

با آنکه اهل اعتزال در ایجاد عقل‌گرایی و رشد آن در تاریخ تفکر اسلامی نقش بسیار مهم و مثبتی ایفا کردند ولی با این حال در مقایسه با اشعریان از سوی جامعه ایمانی پذیرفته نشدند. شهرت متکلمان اشعری، رونق مباحث مناسب با تفکر اشعری و رواج کتابها و آثار اشاعره، بخوبی این حقیقت را نشان می‌دهد. به طوری که حتی می‌توان گفت از قرن چهارم تا سیزدهم هجری مکتب غالب در جهان تسنن اشعریت بوده است و محفل‌های اعتزالی گاه در حاشیه و مناطق به دور از مراکز علمی آن دوران فعالیت می‌کردند؛ مانند پیروان قاضی عبدالجبار در یمن و اتباع زمخشری در ماوراء النهر.

اهل تحقیق در این مورد اتفاق نظر دارند که معتزله اغلب در سایه اشاعره با گمنامی به سر می‌برده‌اند چنانچه برخی از کتب حتی از زوال و بر افتادن معتزلیان سخن گفته‌اند. بی‌تردید عوامل متعددی در اقبال عمومی به اندیشه اشعری و واکنش منفی مردم به افکار معتزلیان کمابیش تأثیر داشته‌اند. لذا نمی‌توان - و نباید - تنها عوامل سیاسی و فشار حکومتها علیه معتزله و جانبداری آنها از اشعریان را در این مورد مؤثر دانست. گرچه این واقعیتی است که حکومتهای ظالم، همیشه با تفکر اشاعره بویژه نظریه جبر انسان در برابر اراده خدا موافق بوده‌اند و از این نوع اندیشه‌ها برای حفظ حکومت خود بهره‌برداری می‌کرده‌اند، ولی توجه به این عامل نباید ما را از تأثیر سایر عوامل غافل گرداند. مقابله و مخالفت حکومتها با معتزلیان تنها در صورتی که این نوع مخالفتها در میان مردم زمینه اجتماعی داشته باشند، تداوم می‌یابد و به انزوا یا زوال اهل اعتزال می‌انجامد. به هر حال این مطلب جداً قابل بررسی است که با وجود عرضه یکسان و هم‌زمان تفکر اشعری و اعتزالی و حتی پیشینه بیشتر اندیشه اعتزال، چرا جامعه ایمانی اشعریت را بر اعتزال ترجیح داده است؟ به نظر می‌رسد برخی از عقاید و مبانی اهل اعتزال، درست در نقطه مقابل افکار و احساسات متدینان است و حتی جامعه دینی احساس می‌کند با عقاید اشعریت بهتر می‌تواند زندگی (و حتی دینداری) کند. مثلاً انسان می‌تواند با اعتقاد به جبر و قضا و قدر حتمی و حاکمیت مطلق اراده الهی بر خواست بشری، زندگی بسیار راحت‌تر و توأم با رضایت و خوشنودی داشته باشد. معتزله در بیان تعالیم خود به هیچ وجه مراعات سطح

فکر عموم مردم و مخاطبین را نمی‌کردند و این کاملاً طبیعی است که مردم برخی از آراء آنها را با نوعی کژ فهمی و سوء تفاهم دریافت نمایند. معتزله بنابر اعتقاد به حسن و قبح عقلی، برخی از امور را بر خداوند واجب می‌دانستند و این البته از نظر مردم بیانی جسارت آمیز نسبت به ساحت قدس الهی به شمار می‌آمد. نمونه دیگر رأی خاص اهل اعتزال درباره شفاعت است. از نظر آنها شفاعت تنها در مورد مؤمنانی که اهل طاعت بوده‌اند امکان‌پذیر است و لذا اگر فاسقی بمیرد و قبل از مرگ توبه نکرده باشد، در آتش مخلّد خواهد بود. طبیعی است که این تصویر نمی‌تواند برای مردم چندان مطلوب باشد. شاید مهم‌تر از همه این موارد، آن تصویر کاملاً تنزیهی از خدای متعال است که نظام فکری معتزلی به مردم ارائه می‌کند. مسلماً چنین تصویری که حاصل تأملات عقلانی اهل اعتزال است، با مردم و تصورات و احساسات آنها هیچ ارتباطی ندارد و لذا مردم با چنین خدایی هرگز نمی‌توانند ارتباط مستقیم و صمیمانه برقرار کنند. بر عکس خدای مشبیه یا مجسمه حتی تا حدودی خدای اشعریان کاملاً برای مردم قابل فهم است.

استاد مطهری(ره) درباره عدم استقبال جامعه دینی از تفکرات معتزلیان چنین تحلیلی دارد، «بدیهی است که عامه مردم که اهل تعقل و تفکر و تجزیه و تحلیل نیستند، همواره تدین را مساوی با تعبد و تسلیم فکری به ظواهر آیات و احادیث و مخصوصاً احادیث می‌دانند و هر تفکر و اجتهادی را نوعی طغیان و عصیان علیه دین تلقی می‌نمایند خصوصاً اگر سیاست وقت بنا به مصالح خودش از آن حمایت کند و بویژه اگر برخی از علماء دین و مذهب این طرز تفکر را تبلیغ نمایند خود واقعاً به ظاهرگرایی خویش مؤمن و معتقد باشند و عملاً تعصب و تصلب بورزند». هر یک از این عوامل به تنهایی می‌توانست، موقعیت معتزله را در جامعه دینی متزلزل نماید و البته اجتماع اینها جریان تضعیف، زوال و سرانجام سقوط معتزله را سرعت بخشید. در این میان تنها می‌توان هم صدا با بزرگان و اندیشمندانی چون استاد مطهری اظهار تأسف کرد که «پیروزی مکتب اشعری برای جهان اسلام گران تمام شد. این پیروزی، پیروزی جمود و تقشر بر حریت فکر بود»، و بی‌آنکه

درصد حمایت از آراء و عقاید معتزله باشیم بگوییم آنچه در معتزله قابل ستایش است و مرگ آنها موجب نابودی آن شده روش عقلانی آنهاست. دینی غنی و پرمایه مانند اسلام، اسلام، نیازمند کلامی است که به حریت عقل، ایمان و اعتقاد راسخ داشته باشد.

از نظر روشنفکرانی چون احمد امین بزرگترین مصیبتی که بر مسلمین وارد شده از بین رفتن معتزله است. وی در کتاب مهم «ضحی الاسلام» به تفصیل اختلافات میان معتزله و محدثین را که به تعبیر او به مرگ معتزله و پیروزی محدثین انجامید، شرح می‌دهد و سپس در پاسخ این سؤال که آیا مرگ معتزله و پیروزی جناح مقابل به مصلحت دنیای اسلام بوده، می‌گوید «خیر، صلاح مسلمانان در این بود که در میان امت هم حزب معتزله به عنوان حزب احرار و آزادیخواهان و هم گروه محدثین به عنوان حزب محافظه‌کار باقی می‌ماندند. معتزله امت را به استفاده از عقل و رهاسازی فکر و استقلال فکری سوق می‌دادند و محدثین به عادات و سنت‌های موروثی. محدثین تنها در نصوص دینی مهارت داشتند ولی منکرین دین را نمی‌توان با آیه یا حدیث مسلمان نمود. تنها معتزله که در مرحله نخست مرد دین (متکلم) بودند و در مرتبه بعد فیلسوف، می‌توانستند برای وجود خدا و رسالت پیامبر و حقایق دینی دلیل عقلی اقامه کنند».

گرچه افکار عمومی مسلمانان هیچ‌گاه اصول و مبانی اعتزال را نپذیرفت و به صور مختلف آن را رد کرد، ولی از دیگر سو، طبقات ممتاز، فرهیختگان و روشنفکران نیز هرگز نتوانستند با اصول اشعریت که در یک کلام نفی آزادی انسان و تکیه بر تعبد و تسلیم و ... است، کنار آیند. از این رو همیشه در جوامع مختلف در کنار جریان غالب اشعریت، تفکر اعتزالی هم کمابیش پیروانی با همان اهمیت داشته است. هم اینک در میان مسلمانان بویژه جهان عرب نهضت عقل‌گرایی جدیدی از نوع اعتزال، با عنوان نواعترالی در حال ظهور یا پیدایش است. برای نومعتزلیان، همان عناصر موجود در اندیشه اعتزالی بویژه عقل‌گرایی، تفسیر عقلانی آموزه‌ها و متون دینی، تفسیر عقلانی قرآن و تأویل آن، اعتقاد به حسن و قبح عقلی و تکیه بر آزادی و اختیار انسان به عنوان اصول و مبانی پذیرفته شده است. برخی از مهم‌ترین اندیشمندان مسلمان در میان اعراب عبارتند از امین الخولی؛ محمد

احمد خلف الله؛ حسن حنفی؛ طهطاوی؛ محمد عابد الجابری؛ عبدالرحمن بدوی. با توجه به اهمیت اندیشه‌های نواعتالی و تأثیر فراوان آراء این نوع متفکران بر نواندیشان و روشنفکران وطنی و وسعت آثار و مکتوبات آنان، ضروری است چنین اندیشه‌هایی در یک مواجهه علمی مورد تأملات و داوری‌های منصفانه قرار گیرد.

فصلنامه مشکوٰۃ‌النور با چاپ مقاله «معرفی معتزلیان معاصر» (در شماره ۲۴ و ۲۵) و مقاله‌ی «عوامل پیدایش فرقه کلامی معتزله» (در این شماره) باب گفتگو درباره مبانی و اصول تفکر اعتزال را باز می‌کند و همچنان از مقالات عمیق و آثار تحقیقی صاحبان اندیشه، استقبال می‌نماید.

